

«هنری جیروکس» دانشمند سرشناس آمریکایی و پژوهشگر برجسته حوزه تعلیم و تربیت انتقادی که از وی تاکنون ده‌ها کتاب و مقاله منتشر شده‌ است در مقاله‌ای که وب‌سایت آمریکایی «counterpunch» آن را منتشر کرده است هشدار می‌دهد که آمریکا در دوره ترامپ به یک امپراتوری فاشیستی و سرکوبگر تبدیل شده که زیر سلطه طیف‌های از میلیاردرهای بی‌رحم و حریص قرار دارد. به گفته وی دولت پلیسی در دوره ترامپ زاده نشده بلکه با او به کمال رسیده است و در این دولت سرکوبگر و پلیسی، حکومت سررد و بی‌روح بازار آزاد به الگوی قضاوت درباره تمام روابط اجتماعی بدل شده است. در ادامه ترجمه کامل این مقاله را با اندکی تلخیص با هم مرور می‌کنیم.

سرویس خارجی کیهان

مقدمه: زبان در عصر سیاست فاشیستی

در عصر گسترش فاشیسم، قدرت زبان نه‌فقط شکننده بلکه به طور فزاینده‌ای در معرض تهدید است. همان‌طور که «تونی موریسون» نویسنده آمریکایی یادآور شده، «زبان نه‌فقط ابزاری برای اعمال قدرت است» بلکه عامل شکل‌دهنده عاملیت انسان است و خود، کنشی است که پیامدهایی در پی دارد. این پیامدها در تار و پود زندگی ما جاری می‌شوند، چراکه در کلماتی که بر زبان می‌آوریم، معنا، حقیقت، و آینده جمعیمان در معرض خطر قرار می‌گیرد. هر هجا، عبارت و جمله، به میدان نبردی بدل می‌شود که در آن حقیقت و قدرت درگیر می‌شوند، سکوت به همدستی می‌انجامد، و عدالت بر لبه تیغ می‌ایستد. در واکنش به این وضعیت، اکنون بیش از هر زمان دیگری نیازمند واژگان نوینی هستیم؛ واژگانی که بتوانند موج فاشیستی در زبان نظامی‌شده‌ای را که آمریکا را در پرگرفته نام‌گذاری کنند. این نیاز، نه مسئله‌ای زبانی یا زیبایی‌شناختی، بلکه مسئله‌ای حیاتی است: زبانی که برای مقابله و ایستادگی در برابر این فاجعه در حال گسترش نیاز داریم، از رسانه‌های رسمی آمریکا که وابستگی‌های نهادی دارند بیرون نخواهد آمد و البته نمی‌توان به ماشین تبلیغاتی جناح راست آمریکا نیز امید بست؛ به رسانه‌هایی چون فاکس‌نیوز که نه‌فقط مدافع ارزش‌های فاشیستی هستند بلکه آن را در قالب وطن‌پرستی به نمایش می‌گذارند.

با وجود تفاوت‌های ظاهری در لحن و تأثیرات سیاسی، گفتمان راست افراطی و طیف لیبرال جریان اصلی در نقطه‌ای مشترک‌اند: هر دو به نمایش‌های بی‌فکر دامن می‌زنند، دروغ‌ها را به عنوان ارزش می‌پذیرند و توهم را بر بینش ترجیح می‌دهند. جریان لیبرال، ماشین بی‌رحم خشونت را در لفافه زبان متمدن می‌پیچد و به این ترتیب، خشونت رژیم ترامپ و منطق غارتگر سررمایه‌داری گانگستری را پنهان می‌سازد؛ در حالی که جناح راست‌افراطی آشکارا در این خشونت غرقه است، آن را به‌مثابه فضیلت می‌نماید؛ و نفرت را به نام مپهن‌پرستی به نمایش می‌گذارد. زبانی که زمانی برای تروموند برای مقابله با سکوت اجباری و خشونت‌ساختاری بود، امروز اغلب در خدمت قدرت است، غلاتیاب را تضعیف می‌کند، خشونت را عادی می‌سازد و عدالت را با انتقام‌جویی جایگزین می‌کند. در فرهنگ الیگارش و اقتدار‌گرای

آمریکا به رژیمی سرکوبگر و فاشیستی تبدیل شده است

و بی‌قانون او از ریاش و اخراج بی‌گناهان گرفته تا انگ زدن به مهاجران به عنوان «قات» و ادعای اینکه آنها «خون آمریکایی‌ها را مسموم می‌کنند» نشان می‌دهند که این استعاره‌های خشنوت‌آمیز صرفاً آرایه‌های زبانی نیستند، بلکه نقشه‌های اجرایی سیاست‌اند. در دستان ترامپ، خطابه به پیش‌درآمدی مسلحانه برای ارتکاب جنایت بدل می‌شود؛ ابزاری برای حکومت‌داری، تهدید، نفرت و بیرحمی به ابزارهایی برای اداره دولت تبدیل می‌شوند.

این سخنان از سر بی‌دقتی نیستند؛ بلکه جلوه‌ای خشن و حساب‌شده از قدرت‌اند. تهدید ترامپ به دستگیری و اخراج منتقدانی چون «زهران مددانی» نشان می‌دهد که او برای حذف سیاسی مخالفانش، حاضر است ماشین دولت را به کار گیرد. هدف‌های او کاملاً قابل پیش‌بینی‌اند: مهاجران، سیاه‌پوستان، معلمان، روزنامه‌نگاران و هر کسی که با چشم‌انداز نژادپرستانه، نولیبرال و ناسیونالیستی مسیحی سفیدپوست او مخالفت کند. زبان او صرفاً توهین‌آمیز نیست؛ بلکه به خشونت دامن می‌زند، سرکوب را عملی می‌کند و درهای خشونت‌مورد تأیید حکومت را می‌گشاید. او با تروپرست خواندن معترضان و اعزام ارتش به شهرهای آمریکا، حکومت رعب و وحشت را گسترش داده و با آنان چنان رفتار می‌کند که گویی در سرزمین‌های اشغالی هستند.

امروزه در کشوری زندگی می‌کنیم که جنگ طبقاتی و نژادی با شدتی افسارگسیخته جریان دارد و چهره عریان و تنبیه‌گر ماشین کشتار سرمایه‌داری گانگستری را آشکار کرده است. ترامپ از یک جنگ نسل‌کشی حمایت می‌کند که توسط رژیم‌ی راهبروی یک جنایتکار جنگی به راه افتاده است. کودکان در غزه قتل‌عام می‌شوند. میلیون‌ها آمریکایی- از جمله کودکان فقیر- در آستانه از دست دادن خدمات درمانی خود هستند. بودجه تغذیه کودکان گرسنه کاهش یافته تا جیب ثروتمندترین‌ها پرتر شود. این مرگ‌ها، تصادفی نیستند؛ از پیش طراحی شده‌اند. گانکون ترس، تنبیه و رعب جایگزین آرمان‌های برابری، آزادی و عدالت شده‌اند. کودک‌کشی به امری عادی بدل شده و به قانون نانوشته کشور تبدیل گشته است.

سرمایه‌داری گانگستری و مرگ همدلی

سرمایه‌داری گانگستری، بستر سیاست‌های نژادپرستانه و فاشیستی ترامپ را فراهم می‌کند. همان‌طور که در جای دیگری اشاره کرده‌ام، ایالات‌متحده به وضعیتی از روان‌پریشی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی سقوط کرده است؛ جایی که از دهه ۱۹۷۰ به بعد، سیاست‌هایی بی‌رحمانه، نولیبرال و متنفز از دموکراسی سلطه

نسخه‌ای که به دولت‌ها و افراد اجازه می‌دهد چشم بر خشونت نسل‌کشی‌های که در غزه و فراتر از آن در حال وقوع است، ببندند.

شناسایی ریشه‌های عمیق دولت پلیسی

«روث بن-غبات» مورخ و استاد دانشگاه نیویورک هشدار داده است که «آمریکا در مسیری قرار گرفته که آن را به یک دولت پلیسی تبدیل می‌کند؛» او به تصویب لایحه‌ای موسوم به لایحه خشن و جنگ‌طلبانه اشاره می‌کند که بودجه‌ای برای اداره مهاجرت و گمرک (ICE) در نظر گرفته که از مجموع بودجه‌های آزادی و عدالت شده‌اند. کودک‌کشی به امری عادی اما ریشه‌های این خشونت دولتی بسیار ژرف‌تر از دوران کنونی‌اند. زیرساخت این وضعیت در دوران بوش و چنی بنیان گذاشته شد؛ دورانی که جنگ ترورپرسم» زندان گوانتانامو، یوگرپ، نظارت‌های گسترده و ریاش‌های برون مرزری را به‌وجود آورد. آنچه ترامپ انجام داد، زدودن هرگونه نقاب از این سیاست‌های اقتدارگرایانه پیشین و ارتقای آنها به اصول راهنمای حکمرانی بود.

دریچه‌ای به جهان khareji@kayhan.ir

| هشدار هنری جیروکس دانشمند سرشناس آمریکایی |



جریان لیبرال در آمریکا، ماشین بی‌رحم خشونت را در لفافه زبان متمدن می‌پیچد و به این ترتیب خشونت رژیم ترامپ و منطق غارتگر سرمایه‌داری گانگستری را پنهان می‌سازد.

👁️

گسترش سریع بازداشتگاه‌ها که روزبه‌روز بیشتر به شبکه‌ای از اردوگاه‌های احتمالی کار اجباری شباهت می‌یابد، اعزام نیروهای نظامی ترامپ به خیابان‌های لس‌آنجلس صرفاً اقدامی نمادین نبود؛ بلکه «تمرینی» برای ارتش و شکلی از بازآموزی بود.» در این بازآموزی، سربازان دیگر مدافع قانون اساسی نیستند، بلکه به ابزارهایی برای اعمال قدرت اقتدارگرایانه بدل می‌شوند؛ نه تابع آرمان‌های دموکراتیک، بلکه مطیع اراده‌ای یگانه.

با این حال، همچنان از نام‌گذاری تهدید فاشیستی و شالوده‌های ایدئولوژیک و اقتصادی آن طفره می‌روسم. هنوز از این که رژیم ترامپ را آنچه واقعاً هست بنامیم- یعنی یک دولت فاشیستی که درگیر ترورپرسم داخلی است- می‌گزیریم. هنوز نمی‌خواهیم بپذیریم که نابرابری اقتصادی، میلیتاریسم جهانی، و منطق نسل‌کشی امپریالیسم نه مسائل حاشیه‌ای، بلکه هسته‌ی مرکزی بحران هستند. چرا اینقدر دشوار است که بپذیریم در دوران فاشیسم آمریکایی زندگی می‌کنیم؟ چرا جنایات قدرتمندان، چه در داخل و چه در سطح جهانی، بی‌پاسخ می‌مانند و این قربانیان‌اند که با مقصر جلوه داده می‌شوند یا به کلی از حافظه پاک می‌شوند؟

فروپاشی بینش اخلاقی

آنچه با آن روبه‌رو هستیم، صرفاً یک بحران سیاسی نیست؛ بلکه تا حد زیادی ناشی از فروپاشی وجدان و شجاعت مدنی است. جنگی که رژیم ترامپ در داخل کشور به راه انداخته، تنها علیه مهاجران با فقراتر نیست؛ این جنگی است علیه اندیشه انتقادی، علیه حافظه تاریخی، علیه شجاعت مخالفت. این

امروزه در کشوری زندگی می‌کنیم که جنگ طبقاتی و نژادی با شدتی افسارگسیخته جریان دارد و چهره عریان و تنبیه‌گر ماشین کشتار سرمایه‌داری گانگستری را آشکار کرده است.

آمریکا اکنون به یک امپراتوری‌ای بدل شده که زیر سلطه طیف‌های از میلیاردرهای بی‌رحم و حریص قرار دارد.

👁️



صفحه ۸

پنجشنبه ۲۶ تیر ۱۴۰۴

۲۱ محرم ۱۴۴۷ - شماره ۲۳۹۰۷

خیال پردازی‌های اقتدارگرایانه ترامپ هوادانش را بیگانه نمی‌کند، بلکه آنان را بسیج می‌کند. آنچه زمانی غیرقابل تصور بود، اکنون به سیاست رسمی بدل شده است. آنچه پیش‌تر حاشیه‌ای بود، حالا به جریان اصلی تبدیل شده است. بی‌رحمی دیگر چیزی نیست که صرفاً نگو‌ش شود و به هر قیمتی از آن پرهیز گردد؛ بلکه ویژگی مرکزی قدرت است که با خشونت‌ی نمایشی و صحنه‌گردانی‌شده به کار گرفته می‌شود.

در دوره مدیریت موقت «تد لیونز» بر اداره مهاجرت و گمرک آمریکا (ICE)، این منطق تنبیهی شست یافته است: لیونز بر دستگاہی به ارزش ۴/۴ میلیارد دلار نظارت دارد که بیش از ۸۶۰۰ مأمور در ۲۰۰ مکان داخلی را به کار گرفته است و با تاکتیک‌های نظامی، حملات غافلگیرانه و هدف‌گیری تهاجمی جوامع مهاجر، نظامی از ترس را حفظ می‌کند. حضور اداره مهاجرت و گمرک آمریکا در مرکز دولت پلیسی فوق‌العاده ترامپ قرار دارد و بودجه آن تحت لوای طرح بودجه جدید ترامپ به ۱۷۰ میلیارد دلار افزایش یافته است، که اردوگاه‌های بازداشت ترامپ را در سراسر ایالات‌متحده شکل داده است. کشوری که به‌شدت دگرگون و غیرقابل شناسایی شده است، در همین حال، افرادی چون «تام هومن» که در دوره اول ریاست‌جمهوری ترامپ رئیس اداره مهاجرت بودند، با عملیات‌هایی به تسکین گشتابو، فضاهایی نه‌فقط ابزار سرکوب، بلکه صحنه‌هایی نمادین از قدرت‌اند؛ طراحی‌شده برای ایجاد ترس، تحمیل اطاعت و اعلام اینکه چه بدن‌هایی از سوی دولت محکوم به حذف‌اند.

برای ترامپ، «جی‌دی‌ونس»، و همفکرانشان، فاشیسم نه شیخی ترسناک، بلکه پرچمی برای برافراشتن است. روح ایالت‌های مؤتلفه طرفدار برده‌داری و عقاید پوسیده‌ترتری سفید، میلیتاریسم و اقتدارگرایی نولیبرال بازگشته‌اند. در فرهنگ ترامپ، نمادهای مؤتلفه عادی شده‌اند: پرچم‌های مؤتلفه اکنون در دست نژادپزای‌ها در میدان‌ها و درهای عمومی دیده می‌شوند، در حالی که ترامپ نام ناوهای جنگی و هفت پایگاه نظامی آمریکا را به نام افسران ارتش مؤتلفه تغییر می‌دهد، و با این کار نوعی نوستالژی خطرناک برای گذشته‌ای مبتنی بر نژادپرستی و شورش علیه آرمان‌های اتحاد و برابری را بازتولید می‌کند. آرمان‌هایی که آمریکا ادعای دفاع از آن‌ها را دارد.

نایسد تعجب کرد اگر ببینیم مردم آمریکا را برابر یژواک مداوم ترورپرسم دولتی که در عرصه‌های مختلف در حال پخش شدن است، بی‌حس شده‌اند، ماشین‌های نیرومند «غیرفعال‌سازی بینش و تعقل»، از رسانه‌های جریان اصلی گرفته تا پلتفرم‌های تبلیغاتی

راست افراطی و میلیاردرهای فناوری، ذهن عمومی را از توطئه‌پردازی، فراموشی تاریخی، و نمایش‌های جذاب از اخراج مهاجران به زندان‌ها و سیاه‌چاله‌های مدرن پُر کرده‌اند. اینها صرفاً ابزار سرگرمی نیستند؛ بلکه سلاح‌هایی آموزشی‌اند برای انحراف افکار عمومی ماشین‌هایی که بی‌سوادی مدنی و فلج اخلاقی تولید می‌کنند. تحت تأثیر آنها، مردم آمریکا به کمای اخلاقی و سیاسی فرو رفته‌اند.

هیچ‌جا این مسئله به اندازه ناتوانی رسانه‌های جریان اصلی در پرداختن به بنیاهای نژادی و ایدئولوژیک برنامه ترامپ آشکار نیست. حملات او چنین دارد، چون ریشه در تاریخ طولانی و خشنی دارد؛ تاریخی خون‌آلود که در نسل‌کشی، برده‌داری، استعمار و طرد دیگران بنا شده است. زبان او یادآور

امیدهای آرمان‌خواهانه‌ای که نوید دموکراسی را زنده نگه می‌دارند و مانع کابوس فاشیسم می‌شوند، در آمریکا زیر آتش قرار دارند. دولت پلیسی با ترامپ آغاز نشد؛ بلکه در دوره او به کمال رسید و اکنون شاهد بلوغ هولناک آن هستیم.

کودکان در غزه قتل‌عام می‌شوند. میلیون‌ها آمریکایی از جمله کودکان فقیر در آستانه از دست دادن خدمات درمانی خود هستند. بودجه تغذیه کودکان گرسنه کاهش یافته تا جیب ثروتمندترین‌ها پُر تر شود.



تبدیل شده که انسانیت را نابود می‌کند، دیگران را طرد می‌کند و سلطه‌گری می‌کند چشم‌انداز او هشدار نیست؛ بلکه نقشه راه است. ما باید مقاومت کنیم، و گرنه همه چیز را از دست خواهیم داد. خطر چیزی کمتر از بقای دموکراسی، بازنایی بقیتند، و امتناع از زندگی در دنیایی که بی‌رحمی سیاست و سکوت همدستی است، نیست. آنچه اکنون لازم است، فقط شکستن زبان نیست، بلکه شکستن انگشتی است.

همان‌طور که «والتر بنیامین» تأکید داشت، باید نوعی روشنیابی دنیوی را پرورش دهیم؛ زبانی که نمایان‌ش دروغ‌ها را مختل کرده و بحران را در تمام خشونت و وضوح‌شان گذاردی کند. همزمان، باید آینده ضمنی در زمان حال را در ک کنیم. این امر ایجاب می‌کند. ارتباطات میان رنج‌های خود را ببینیم و واقعیت‌های تکه‌تکه‌ای را که نولیبرالیسم بر ما تحمیل می‌کند رد کنیم. زمان راحت‌طلبی گذشته

است. اکنون زمان زبان نوینی است، زبانی زنده‌تر، منتقد، مقاومتی و امیدمندانه. زبانی که نه‌تنها بتواند زمان حال را محکوم کند، بلکه آینده‌ای ریشه‌دار در عدالت و مبارزه جمعی را تصور کند. همان‌طور که آنتونیو گرامشی در دفترچه‌های زندانش گفته است: «بحران دقیقاً در این است که کهنه در حال مردم را خود می‌تواند زاده شود؛ در این دوره انتقالی علام ناخوشایندی ظاهر می‌شوند.» واضح است که این‌علاّم ناخوشایند اکنون فرا رسیده‌اند. اما در کنار نامیدی که می‌آفرینند، چالش‌ها و فرصت‌های جدیدی برای مبارزه نیز فراهم آمده است. اینجاست که قدرت زبان وارد میدان می‌شود؛ چالشی و فرصتی برای کسانی که به‌قدرت تحول‌آفرین فرهنگ، زبان و آموزش باور دارند تا نه‌تنها ماهیت بحران، بلکه ریشه‌های عمیق‌تر آن در سیاست، خاطره، نمایندگی، ارزش‌ها، قدرت و فرهنگ را مورد توجه قرار دهند.

«حیوانات وحشی‌ای که اطراف مرکز جدید بازداشت مهاجران دونالد ترامپ هستند. دست‌کم ۶۵ میلیون وعده غذایی خواهند داشت.» این نوع گفتار، انسانیت رنگین‌پوستان را انکار کرده و زبان نسل‌کشی را عادی‌سازی می‌کند. این اظهارنظر تبار نه یک استثنا، بلکه نشانه منطق فاشیستی‌ای است که به حکومت ترامپ جان می‌بخشد- جایی که خود مرگ به پیام سیاسی بدل شده است. گفت‌مان خون‌آلود لامر، بازتاب سیاسی جنایت‌زا است که در هسته ساختار قدرت این رژیم جای دارد. در رژیم‌های فاشیستی، چنین فضاهایی نه‌فقط ابزار سرکوب، بلکه صحنه‌هایی نمادین از قدرت‌اند؛ طراحی‌شده برای ایجاد ترس، تحمیل اطاعت و اعلام اینکه چه بدن‌هایی از سوی دولت محکوم به حذف‌اند.

برای ترامپ، «جی‌دی‌ونس»، و همفکرانشان، فاشیسم نه شیخی ترسناک، بلکه پرچمی برای برافراشتن است. روح ایالت‌های مؤتلفه طرفدار برده‌داری و عقاید پوسیده‌ترتری سفید، میلیتاریسم و اقتدارگرایی نولیبرال بازگشته‌اند. در فرهنگ ترامپ، نمادهای مؤتلفه عادی شده‌اند: پرچم‌های مؤتلفه اکنون در دست نژادپزای‌ها در میدان‌ها و درهای عمومی دیده می‌شوند، در حالی که ترامپ نام ناوهای جنگی و هفت پایگاه نظامی آمریکا را به نام افسران ارتش مؤتلفه تغییر می‌دهد، و با این کار نوعی نوستالژی خطرناک برای گذشته‌ای مبتنی بر نژادپرستی و شورش علیه آرمان‌های اتحاد و برابری را بازتولید می‌کند. آرمان‌هایی که آمریکا ادعای دفاع از آن‌ها را دارد.

نایسد تعجب کرد اگر ببینیم مردم آمریکا را برابر یژواک مداوم ترورپرسم دولتی که در عرصه‌های مختلف در حال پخش شدن است، بی‌حس شده‌اند، ماشین‌های نیرومند «غیرفعال‌سازی بینش و تعقل»، از رسانه‌های جریان اصلی گرفته تا پلتفرم‌های تبلیغاتی

راست افراطی و میلیاردرهای فناوری، ذهن عمومی را از توطئه‌پردازی، فراموشی تاریخی، و نمایش‌های جذاب از اخراج مهاجران به زندان‌ها و سیاه‌چاله‌های مدرن پُر کرده‌اند. اینها صرفاً ابزار سرگرمی نیستند؛ بلکه سلاح‌هایی آموزشی‌اند برای انحراف افکار عمومی ماشین‌هایی که بی‌سوادی مدنی و فلج اخلاقی تولید می‌کنند. تحت تأثیر آنها، مردم آمریکا به کمای اخلاقی و سیاسی فرو رفته‌اند.

هیچ‌جا این مسئله به اندازه ناتوانی رسانه‌های جریان اصلی در پرداختن به بنیاهای نژادی و ایدئولوژیک برنامه ترامپ آشکار نیست. حملات او چنین دارد، چون ریشه در تاریخ طولانی و خشنی دارد؛ تاریخی خون‌آلود که در نسل‌کشی، برده‌داری، استعمار و طرد دیگران بنا شده است. زبان او یادآور

کارزارهای نسل‌کشی علیه بومیان آمریکا، سیاه‌پوستان، و سایر گروه‌هایی است که در چشم رژیم‌های اقتدارگرا قابل حذف تلقی می‌شوند. این روند، سیاستمدارانی را پدید می‌آورد که دهانشان بوی خون می‌دهد.

بازگشت فاشیسم آمریکایی‌شده

این صرفاً زبان خشونت نیست، بلکه دعوتی است به جنگ، واژه‌های ترامپ نه‌تنها پناهگاهی برای فاشیست‌ها فراهم می‌کنند، بلکه آنها را فرا می‌خوانند. این زبان، مخالفت را خاموش می‌سازد، شکنجه را عادی می‌سازد، و منطق اردوگاه‌های مرگ، بازداشتگاه‌ها و زندان‌های انبوه را طنین‌انداز می‌کند. گفتمان او- آکنده از نفرت و دروغ- طراحی شده تا همسایگان را به دشمن بدل کند، زندگی مدنی را به میدان جنگ بکشانند، و سیاست را به ابینی مرگ‌پرستانه برای حذف نهایی تبدیل نماید. مهاجران بی‌مدرك یا کسانی که در پی دریافت گرین‌کارت یا تابعیت‌نمانند، از خانواده‌های خود جدا می‌شوند و به زندان‌هایی مانند «آلیگیتور الکاتراز» تبعید می‌شوند.

این است چهره بی‌رحم خشونت مدرن: زبانی که به ابزاری برای محاصره‌سازی خشونت بدل شده، طراحی شده برای تحقیر، تفرقه‌افکنی و حذف. فرهنگ دیگر نیرویی حاشیه‌ای در سیاست نیست؛ بلکه به سلاح اصلی در ظهور ترورپرسم دولتی تبدیل شده است. زبان جنگ و همدستی، تبدیل آمریکا به یک دولت زندان محور، هیولایوار از عادی‌سازی کرده است. دولتی نه صرفاً پیامد، بلکه هدف اصلی است. یک نمونه از اینگونه اظهارات را می‌توان در سخنان مشاور ترامپ، «لورا اوومر» دید؛ او با لحنی تهدیدآمیز اظهار داشت:

حمله سناستاتیک به دموکراسی

این حملاتی تمام‌عیار به دموکراسی است. هر عمل خشونت‌آمیز، هر قانون نژادپرستانه، هر استعاره‌ای پراز خشونت، بندیدن پیمان اجتماعی را فرسوده می‌کند. اکنون فرهنگ اقتدارگرایی به اِسزاری برای تحقیر کسانی بدل شده که «دیگری» محسوب می‌شوند؛ چه شهروند و چه غیر شهروند، منتقد و مهاجر. این افراد با برچسب «فاشیاسته برای شهروندی» معرفی می‌شوند، مفهومی که رژیم ترامپ بر حق، بلکه امتیازی تلقی می‌شود. در همین حال، اکوسیستم رسانه‌ای‌ای که بر حذف واقعیت بنا شده، فاشیست‌ها را مشروع جلوه می‌دهد و ریشه‌های رنج، ترس و آزار جمعی را نامرئی می‌سازد؛ و در عین حال، سرکوب را به نمایش می‌گذارد. در این مه غلیظ، خود زبان از معنا خالی می‌شود. حقیقت و دروغ در هم می‌آمیزند. اکنون می‌بینیم که منطق فاشیسم به فرهنگ نفوذ کرده، حساسیت مدنی را فرسوده، بینش اخلاقی را نابود کرده و مقاومت را تا حدی غیرقابل بیان ساخته است.